

نقش اپوزیسیون - جمهوریخواه

فرامرز دادور

در واقع، وظیفه اصلی در برابر این جنبش و در صورت انسجام یافتگی آن به صورت اتحاد و یا جبهه جمهوریخواهان، پیشبرد کارزارهایی برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی با هدف جایگزینی یک جمهوری سکولار و مبتنی بر ارزشهای جهانی حقوق بشر می باشد.

بدون شک یکی از عوامل اصلی برای ایجاد تغییر رادیکال در نظام سیاسی ایران، شکلگیری یک اپوزیسیون آزادخواه حول محور اساسیترین معیارهای دمکراتیک می باشد. در میان این ارزشها، اعتقاد به انتخابات آزاد، سکولاریسم و حقوق مدنی، یعنی مبانی اصلی جمهوریت بسیار اهمیت دارند. در واقع هدف عمده برای اپوزیسیون آزادخواه/ مترقی ایجاد یک جامعه دمکراتیک و مبتنی بر ساختار جمهوری، یعنی انتخابی بودن مدیران سیاسی می باشد. در صورت تشکیل یافتن این بخش از اپوزیسیون، طبیعی است که افراد و طیفهای متنوع سیاسی، با گرایشهای مختلف عقیدتی خواهان ساختن جامعه نوین بر اساس موازین و مناسبات اقتصادی/ اجتماعی مورد دلخواه خود می باشند. در این صورت، از اوان سازمان یافتگی اپوزیسیون جمهوریخواه، میبایست برای اعضا و همراهان آن روشن باشد که برخلاف سیاستهای معمول در سازمانهای ایدئولوژیک، اعلام مواضع، قطعنامهها و پلاتفرمهای مبارزاتی از طرف این بخش از اپوزیسیون تنها میتوانند در محدودیتهای مبانی کلی مطرح شده در منشور آن ارائه گردند. برخی از افراد و جریانها در اپوزیسیون جمهوریخواه احتمالاً در رابطه با دیگر سازمانها و طیفهای سیاسی نیز فعالیت میکنند و طبیعی است که افقهای اقتصادی/ اجتماعی متفاوتی در پیش روی خود می بینند. برای مثال، بخشهایی با گرایشات سوسیالیستی در عین این که خود را جمهوریخواه میدانند، به احتمال زیاد مبارزات ضد سرمایه داری در حوزههای عقیدتی و پراکتیک را در اشکال دیگری نیز به پیش می برند. همچنین جریانها دیگر مانند لیبرال- دمکراتها، سبزها، فمینیستها و نواندیشان مذهبی نیز در عین حفظ تعلقات سیاسی با گروههای مورد نظر خود، به موازات آن، مبارزات جمهوریخواهی را نیز به پیش می برند.

مسئله کلیدی در این جا توجه به ناهمگون بودن برخی خصلت‌های ارزشی

در میان مجموعه‌ای از مبارزین جمهوریخواه است که به طیف‌های متنوع سیاسی دیگر پیوند خورده‌اند. در واقع، وظیفه اصلی در برابر این جنبش و در صورت انسجام یافتگی آن به صورت اتحاد و یا جبهه جمهوریخواهان، پیشبرد کارزارهایی برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی با هدف جایگزینی یک جمهوری سکولار و مبتنی بر ارزش‌های جهانی حقوق بشر می‌باشد. در رابطه با این هدف اصلی است که مبارزه برای احقاق حقوق دمکراتیک و افشاگری از سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی جمهوری اسلامی و بسیاری از حرکت‌های دیگر مبارزات، نیز اضافه می‌گردند. وگرنه به خاطر وجود تنوع ایدئولوژیک در این بخش از اپوزیسیون، تلاش جهت اعلام موضع گیری‌ها و تهیه قطعنامه‌هایی که عمدتاً بار عقیدتی و غیر ساختاری دارند به تلف کردن انرژی‌ها و انگیزه‌های فعالین منجر گردیده، از ظرفیت و قوت در مبارزات برای نیل به آزادی و دمکراسی می‌کاهد. در واقع متمرکز کردن فعالیت‌های اپوزیسیون جمهوریخواه حول محور موضوعاتی که آبشخور اصلی آنها گرایشات عقیدتی است به هدف اصلی این جنبش کمک زیادی نمی‌کند. طرح مباحث در رابطه با مسائلی از قبیل سمت‌گیری سیاست‌های اقتصادی، فلسفه‌های اجتماعی و چگونگی توزیع جغرافیایی قدرت‌های مرکزی و محلی در میان ملیت‌های قومی در ایران تنها می‌توانند نقش آموزشی/روشنگرانه و نه سیاسی/ ترویجی داشته باشند. گرچه دامن زدن به گفتمان‌ها در باره‌ی موضوعات سیاسی/ اجتماعی و به ویژه این که آیا انسانی‌ترین روابط اجتماعی را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چگونه می‌توان برقرار نمود، بسیار قابل اهمیت است. اما فراموش نگردد که این نوع مباحث عمیق در رابطه با فلسفه‌های اجتماعی، طبیعتاً بیشتر در میان گروه‌های منسجم‌تر سیاسی (ب.م. سازمان‌های چپ، لیبرال- دمکرات و ملی مذهبی)، دامن زده می‌شود و در واقع در فردای انقلاب و استقرار یک ایران آزاد و دمکراتیک، شهروندان جامعه و گروه‌های اجتماعی آنها به دیالوگ، بحث و جدل و رقابت‌های صلح آمیز عقیدتی، جهت پیدا نمودن مناسبترین آلت‌رناتیوهای اقتصادی/ اجتماعی می‌پردازند. اما تا نیل به چنین جامعه‌ای، وظیفه‌ی عمده در مقابل طیف‌های وسیع مردمی در اپوزیسیون، همگرایی و اتحاد حول محور کلی‌ترین اصول مربوط به ساختار سیاسی و موازین حقوقی در ایران آینده و نه لزوماً موضوعات فلسفی/ عقیدتی، یعنی ترجیحاً ایجاد یک نظام جمهوری سکولار و مبتنی بر ارزش‌های جهانی حقوق بشر و پایبند به پلورالیسم سیاسی می‌باشد. امید است که پس از گذشت بیش از ۳۰ سال از عمر نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی، اهمیت این مسئله، یعنی نیاز مبرم به ایجاد تشکل وسیع جمهوریخواهان در میان اپوزیسیون، برای طرفداران آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران روشن شده باشد.

یک نوشته و یک مصاحبه در باره جنبش دانشجویی

مهرداد درویش‌پور



شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به یک معنا فراگیرتر است. به این معنا که با شکست یا فروکش جنبش سبز رویگردانی از اصلاح‌طلبان دینی گسترده‌تر شده و شعار سکولاریسم به یک شعار فراگیرتر جامعه تبدیل شده و همین‌طور امید به اصلاح از درون و از طریق قانون اساسی کمتر شده است. بنابراین در یک مقایسه از منظر روانشناسی عمومی می‌توان گفت که شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر امروزه همگانی‌تر و از پذیرش بیشتری برخوردار است تا شعارهای جنبش سبز که نسبتاً بخشی از آنها محافظه‌کارانه بود، تحت رهبری جنبش سبز.

۱

زمینه‌های جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر



بار دیگر در آستانه سالگرد خیزش ۱۸ تیر ۱۳۷۸ این پرسش پیش رو است که آیا جنبش دانشجویی ۱۸ تیر بدلیل "تندروی‌های" آن شکست خورد و یا خیزشی بود که برغم سرکوب آن در زایش و رویش نیروی سوم هوام خواه دمکراسی، سکولاریسم و چالشگر اقتدار دینی در سطح اجتماع نقشی منحصر به فرد یافت. مقاله حاضر با بازخوانی نوینی از نوشتار "جامعه‌شناسی سیاسی جنبش دانشجویی" (۱) به این پرسش می‌پردازد.

پیش از این در بررسی نقش جنبش‌های اجتماعی اشاره کردم که "تحولات اجتماعی همواره با گام‌های شمرده طی نمی‌شوند، بلکه گاه با جهش‌های شگفت‌انگیزی توأم می‌گردند که هر چند هم که نادر و غیرقابل تکرار باشند اثرات عمیقی بر جان و روان جامعه بر جا می‌گذارند.

چه، این جهش‌های شورانگیز سمبلی از شجاعت در تحقیر جبر و اقتدار و جلوه‌ای از اراده معطوف به آزادی میگردند که تاریخ نیز به ناگزیر در برابر آنها سر فرود می‌آورد. خیزش دانشجویی ایران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نیز یکی از این رویدادهاست که تولد صدای سوم در هنگامه کشمکش بنیادگرایان و اصلاح‌طلبان دینی با یکدیگر در ایران بود" (۲).

پیشتازی جنبش دانشجویی ایران

عموما جنبش‌های دانشجویی جنبشهایی هستند که به لحاظ سنی به شدت جوان‌اند و هم از این رو از آرمانگرایی بسیار بالایی برخوردارند و از پویاترین گروه‌های اجتماعی محسوب می‌شوند. درعین حال دانشجویان از زمره گروه‌های اجتماعی هستند که فاقد موقعیت اجتماعی با ثبات می‌باشند، امری که در درجه رادیکالیسم این جنبش موثر است. معمولا گروه‌های با ثبات‌تر اجتماعی، کمتر از رادیکالیسم گروه‌های اجتماعی جوان و سیال برخوردارند. جنبش دانشجویی به خاطر سروکار داشتن با علم و فکر و دانش اساسا از ترکیب روشنفکری بالایی برخوردار است. این مسئله میزان حساسیتهای سیاسی را در این جنبش افزایش می‌دهد. علاوه بر این به لحاظ سازماندهی مراکز دانشگاهی قادر به بسیج و سازماندهی منحصر به فردی هستند. برای نمونه کارمندان و کارگران از اعتصاب به عنوان اصلی‌ترین ابزار اعتراض در محل کار استفاده می‌کنند. امری که به آسانی رخ نمی‌دهد و همه روزه تکرار شدنی نیست و بهای بسیار سنگینی می‌تواند در پی داشته باشد. حال آنکه دانشگاهها مراکز تجمعی هستند که امکان حضور گسترده دانشجویان در آن محیط در خارج از ساعات درسی نیز وجود دارد. این امر زمینه بسیار مساعدی برای گفتگو، رابطه و سازماندهی در جنبش دانشجویی ایجاد میکند. این ویژگی در کشورهای که فاقد آزادی تشکل و احزاب بوده و در آنجا تجمع و سازماندهی با دشواری و ممانعت روبرو است، موقعیت و امتیاز جنبش دانشجویی را منحصر به فرد می‌سازد. به عبارت روشنتر جنبش دانشجویی به خاطر ویژگیهای فوق از قدرت بسیج و سازماندهی بهتر و سریعتری در مقایسه با دیگر اقشار برخوردار است. این مجموعه ویژگیها، جنبش دانشجویی را در بسیاری از کشورها به جنبشی رادیکال و پیشتاز (آوانگارد) بدل ساخته است که معمولا با فاصله‌ای جلوتر از دیگر جنبشهای اجتماعی عمل میکند. این امر بخصوص در اروپا در دهه ۶۰ و ۷۰ مشهود بود. تا آنجا که متفکرانی نظیر هربرت مارکوزه بر آن شدند که در امریکا دیگر این جنبش دانشجویی است که رسالت انقلاب را بر عهده دارد (۳). بهر رو عموما

دانشجویان از نخستین گروههایی هستند که نسبت به مسایل سیاسی واکنش نشان میدهند.

این ویژگی جنبش دانشجویی در کشورهای جهان سوم دو چندان است زیرا در این جوامع به دلیل استبداد طولانی مدت و عدم توسعه صنعتی پیشرفته، طبقات اجتماعی قوام یافته به مفهومی که جامعه شناسان از آن یاد میکنند، وجود ندارد. طبقه اجتماعی همان طبقه اقتصادی نیست. همان طور که ماکس وبر، بوردیو و نیکلاس پولانزاس (۴) توضیح داده اند علاوه بر موقعیت اقتصادی، منزلت اجتماعی، پیشینه و میراث گذشته، عادات و رفتار جمعی که توسط تربیت و پرورش گروهی در هر فرد درونی میشود، درجه آگاهی از موقعیت خود و حس اشتراک و تعلق طبقاتی، و بالاخره درجه سازمان یابی از جمله عواملی است که در تعیین جایگاه طبقاتی و تفکیک طبقات اجتماعی از یکدیگر نقش دارند. برای نمونه در ایران، افغانستان، کره جنوبی و کشورهای مختلف طبقه اقتصادی کارگر، اقشار میانی و غیره وجود دارند. اما هنگامی که مفهوم طبقه اجتماعی به کار برده میشود منظور تنها اشاره به موقعیت طبقات در تولید و اقتصاد نیست، بلکه میزان تشکل و سازماندهی و خودآگاهی طبقاتی نیز از زمره عناصر دربر گیرنده مفهوم طبقه اجتماعی است. بنابراین هنگامی که میگویند در سوئد طبقه اجتماعی کارگر نیرومند است، تنها تعداد کمی کارگران مد نظر نیست، بلکه کیفیت اجتماعی آن ها نیز به شمار میرود. هم از اینرو است که بوردیو بر این باور است طبقه یک مفهوم صرفا ابژکتیو نبوده بلکه همزمان خصلتی سوبژکتیو دارد. به عبارت دیگر طبقات تنها وجود عینی و مستقل از برداشت ها و باورهای ما ندارند بلکه از طریق مکانیسم های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (و نه فقط اقتصادی) بازآفریده میشوند.

در این مفهوم در بسیاری از کشورهای جهان سوم و از جمله ایران طبقات اجتماعی جامعه نیرومند نیستند. تشکل، خودآگاهی و احزاب خود را ندارند و یا بسیار ضعیف هستند. در این شرایط نقش پیشتازی (آوانگاردی) جنبش روشنفکری و دانشجویی دو چندان میشود. به گونه ای که در خلاء حضور طبقات اجتماعی اصلی جامعه (که معمولا از طریق احزاب و تشکلهایشان خواسته های شان را بیان میکنند)، این جنبش روشنفکری و دانشجویی است که عملا به دماسنج تحولات اجتماعی در درون جامعه بدل میشود. این نقش وزین جنبش دانشجویی ضمن آنکه نقطه قدرت آن است پاشنه آشیل آن هم به شمار میرود. از آن رو که جنبش دانشجویی میتواند به سرعت دچار ذهنی گری شده و از حرکت عمومی

جامعه فاصله بگیرد و با منزوی کردن خود عملاً قدرت اثرگذاری اجتماعی لازم را از دست بدهد. امری که جنبش دانشجویی چین در میدان تی آن مین یکن یکسره با آن روبرو شد. حال آنکه جنبش دانشجویی در کره جنوبی و در ترکیه از تداوم و اثرگذاری بیشتری برخوردار بوده اند. در یوگسلاوی، به وارونه پیوند نسبتاً مستحکم جنبش دانشجویی با اپوزیسیون، همبستگی فعال آن با دیگر جنبش های اجتماعی و برخورداری اش از حمایت بین المللی، در ایفای نقش بس موثر آن در برچیدن دیکتاتوری میلوسویچ کارساز بود. در ایران اما خیزش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ نه با سرنوشت چین روبرو گشت و نه با فرجام یوگسلاوی. بی شک موقعیت داخلی و بین المللی این کشورها نقش مهمی در پویش جنبش دانشجویی در هر یک از آن ها ایفا کرده است. اما به هر رو در جنبش دانشجویی ایران نیز نقطه قدرت پیشتازی جنبش دانشجویی همزمان به نقطه ضعف آن بدل گشت و با دستکم گرفتن قدرت سرکوب رژیم، خوش بینی به واکنش اصلاح طلبان و تصور ذهنی از درجه سراسری شدن خیزش ۱۸ تیر و حمایت توده ای از آن ناکام ماند. نادیده گرفتن ناتوانی جنبش های پراکنده در به عقب راندن استبداد می تواند به سرکوب آنان منتهی گردد که خود ناشی از غلو در ارزیابی از ظرفیت این جنبش ها و اقدام لحظه ای و کم بها دادن به امر سازمان دهی پایدار است.

حتی در آن دسته از کشورهایی نظیر فرانسه که در آن جنبش کارگری نیرومندی وجود داشته است باز هم جنبش دانشجویی نقش ارزنده ای در دهه ۶۰ و ۷۰ داشته است. علاوه برآن پیوند ایندو در منزوی نشدن جنبش دانشجویی فرانسه بس اهمیت داشته است (۵). پیوند مستحکم دو جنبش کارگری و دانشجویی در کره جنوبی نیز که در صحنه سیاسی آن کارگران حضور سیاسی نسبتاً فعالی دارند به آبیاری و توانمندی هردو یاری رسانده است. اما در ایران در آستانه ۱۸ تیر پیوند جنبش دانشجویی با دیگر جنبش های اجتماعی اگر یکسره هم قطع نبوده باشد بسیار ضعیف بوده است. تنها در سالیان اخیر جنبش دانشجویی به تدریج به اهمیت پیوند با جنبش کارگری، معلمان، زنان، جنبش های شهروندان علیه ستم قومی و نظایر آن پی برده است و تلاش میکند تا خود را به آن نزدیک سازد. البته کم اعتناعی جنبش دانشجویی علت اصلی این جداسری نبوده است. ویژگی گسست تاریخی در دیگر جنبش های اجتماعی نقش مهمی در این پراکندگی ایفا کرده است که در این زمینه از قضا جنبش دانشجویی ایران باز هم از امتیاز ویژه ای برخوردار است. جنبش دانشجویی تنها جنبش اجتماعی در ایران است که از تداوم تاریخی برخوردار بوده است. در حالی که جنبش های اجتماعی دیگر با

نوعی گسست روبرو بوده اند که امکان انتقال تجربیات و حضور مستمرشان را کاسته است. برای مثال در دوران مصدق طی يك دوره با اوج گیری جنبش کارگری روبرو بودیم، حال آنکه پس از شکست سال ۳۲ این جنبش قطع میشود. هرچند بعد از آن نیز اعتصابات و حرکت‌هایی صورت گرفت اما تنها در سال ۵۷ است که جنبش کارگری مجدداً حضوری فعال مییابد. حال آنکه جنبش دانشجویی برغم افت و خیزهای خاص خود در مقیاس تاریخی جنبشی است که از استمرار برخوردار بوده و این بار هم نقش جنبش دانشجویی را در ایران برجسته تر میکند. در واقع یکی از عوامل اصلی منزوی ماندن خیزش ۱۸ تیر آن بود که جنبش‌های سازمان یافته دیگری در کار نبودند که به حمایت از دانشجویان بپردازند. به وارونه این جنبش دانشجویی ۱۸ تیر است که برغم سرکوب شدن الهام بخش دیگر گروه‌های اجتماعی می‌گردد که با تاخیر و باز هم عمدتاً به صورت پراکنده به میدان آمدند. سرکوب خیزش هیجده تیر نشان داد که به عقب راندن استبداد نه تنها نیازمند سازمانیابی فراگیرتر و ایجاد تشکلات پایدار و مستقل در درون جنبش دانشجویی است بلکه همچنین درگرو تداوم، اتحاد و همبستگی تمامی جنبش‌هایی سکولاری است که برای تحول جامعه میکوشند.

زمینه های جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر

اما چه حوادثی باعث شد که در آستانه ۱۸ تیر جنبش دانشجویی در ایران اوج بگیرد و چه چشم اندازی در مقابل آن پس از ۸ سال قرار دارد؟ ابتدا ببینیم منظور از جنبش چیست؟ همانطور که بسیاری از جامعه شناسان اشاره میکنند زمانی که مفهوم جنبش به کار میرود، تقسیم بندی‌های گوناگون مورد نظر است. گاه جنبشها بر اساس این که کدام گروه‌های اجتماعی در آن شرکت میکنند، تعریف میشوند (نظیر جنبش کارگری، جنبش بورژوازی، جنبش دانشجویی، جنبش دهقانی و جنبش ملی). زمانی ارزشهای حاکم بر جنبش مدنظر قرار میگیرند (نظیر جنبش سوسیالیستی، جنبش اسلام گرا و غیره) در برخی مواقع جنبشها را از زاویه درجه خواستهای آن تقسیم بندی میکنند. مثلاً جنبش اصلاح طلب، جنبش انقلابی، و یا حتی جنبشهای واپسگرا که بنا بر درجه تغییراتی که طلب میکند تقسیم بندی میشوند. اگر این معیارها را در بررسی جنبش‌ها در نظر بگیریم خیزش دانشجویی ۱۸ تیر، یکی از گسترده ترین جنبشهای اجتماعی مسالمت آمیز و دمکراتیکی است که پس از انقلاب رخ داده است. اما چه چیز این خیزش را از شورش و از انقلاب جدا می سازد؟ در روزهای حوادث داغ در جریان جنبش دانشجویی ۱۸ تیر بسیاری بر این باور بودند که در ایران، انقلابی رخ داده است. آنها فراموش

کردند که انقلاب اساسا حرکت گسترده و سرتاسری با هدف فتح قدرت سیاسی است که با وجود رهبری و با مضمون تعریف شده ای رخ میدهد. اما جنبش های اجتماعی ضرورتا فتح قدرت سیاسی را هدف خود قرار نمیدهند. از این زوایه خیزش ۱۸ تیر انقلاب نبود. در عین حال جنبش اجتماعی از شورش متمایز است. هر شورش را نمیتوان جنبش خواند. برای نمونه شورش های مردم در جریان بسته شده آب ساوه و یا به آتش کشیدن پمب بنزین ها در هفته های اخیر و دهها نمونه مشابه را نمیتوان جنبش نامید. زیرا این حرکات اعتراضی نه تداومی داشتند، نه از رهبری برخوردار بودند و نه برنامه معینی را دنبال مینمودند، بلکه حرکت هایی خودانگیخته، ناگهانی و کاملا محلی بودند که يك باره سر بر کشیدند و سریعا پایان یافتند. اما جنبش دانشجویی ۱۸ تیر هم از تداوم برخوردار بود و هم دارای سمت و سوی معینی بود و هم گرایش های کم و بیش روشنی آن را رهبری مینمودند و محدود به يك دانشگاه هم نبود. محتوای سیاسی این جنبش چه بود؟ تا پیش از رخداد ۱۸ تیر بخش گسترده ای از جنبش دانشجویی تحت رهبری دفتر تحکیم وحدت از گفتمان اصلاح طلبی دینی در ایران حمایت میکرد. اما خیزش ۱۸ تیر نه تنها اقتدار ولایت فقیه را بزیر سؤال برد بلکه به فاصله گیری روز افزون از اندیشه اقتدار دینی و اتخاذ زبان روشن تر سکولار منجر گشت. سکولاریسم اتحادیه ملی دانشجویان و دانش آموزان و چهره های شاخص ۱۸ تیر همچون غلامرضا مهاجری نژاد، منوچهر محمدی، احمد باطبی، پیمان پیران و دیگرانی که در آن دوران حضوری فعال داشتند به روشنی این گرایش را به نمایش میگذارد. علاوه بر آن دگردیسی تدریجی دفتر تحکیم وحدت که مهمترین و گسترده ترین تشکل دانشجویی تا به امروز به شمار میرود و چهره های برجسته آن همچون عبدالله مومنی، علی افشاری، رضا دلبری و دیگرانی چون حشمت اله طبرزدی که از گفتمان اصلاح طلبی دینی به سکولاریسم روی آوردند نشانگر تاثیرات ۱۸ تیر در روند سکولاریزه کردن جنبش دانشجویی و تقویت صدای سوم است.

ویژگی دیگری که جنبش دانشجویی در آستانه ۱۸ تیر را از گذشته متمایز میکند در این است که در دوران رژیم گذشته، جنبش دانشجویی شديدا خصلت ایدئولوژیکی داشت و اساسا تحت تاثیر گروه های مارکسیستی و کمونیستی و یا تحت تاثیر جنبش اسلامی در ایران قرار داشت. به عبارت روشنتر اگرچه پیشتر جنبش دانشجویی در برابر یورش "انقلاب فرهنگي" به رویارویی با حکومت اسلامی میپردازد، اما تماما همچون پشت جبهه گروه های اپوزیسیون عمل میکنند. در ۱۸ تیر اما جنبش دانشجویی تا حدی استقلال می یابد (۶). حال آنکه در گذشته

بویژه در یکی دو سال بعد از انقلاب فاقد هر نوع استقلالی بود. در واقع این گروه‌بندی‌های سیاسی در جامعه بودند که جنبش دانشجویی را رهبری مینمودند و دانشجویان به عنوان پشت جبهه آنها یا بستر اصلی عضوگیری آنها شمار میرفتند. در حالی که در دوران ۱۸ تیر ۱۳۷۸ رابطه گرایشهای سیاسی با جنبش دانشجویی معکوس شد. یعنی اساساً این جنبش دانشجویی است که گرایشهای سیاسی را به نوعی به دنبال خود کشاند و نوعی روند ایدئولوژی زدایی را دنبال کرد. برای نمونه بسیاری از رهبران دانشجوی خود پیشتر از دست پروردگان نظام بودند. حال آنکه امروز از آن روی برتافته اند. همچنین هر چند بخشهایی از آنها با نیروهای اسلامی اصلاح طلب و یا نیروهای ملی و چپ سروکار دارند، اما این پیوندها، پیوندهای حزبی و همیشگی نیست بلکه پیوندهای عقیدتی و مقطعی بر سر يك ایده معین است که اگر پاسخ آن را نگیرد جنبش دانشجویی راه خود را میرود. کما این که بخش مهمی از جنبش دانشجویی که در ابتدا خود را حامی جناحی از حکومت میدانست، از اصلاح طلبان درون حکومت فاصله گرفت. البته در سالیان اخیر تلاش‌هایی به ویژه از سوی گروه بندی‌های راست در اپوزیسیون برای تبدیل فعالان دانشجویی دیروز به دنبالچه سیاسی خود برای "بدیل سازی" صورت گرفته است که می تواند در صورت موفقیت خصلت انتقادی، مستقل، ضد قدرت، فراگیر و اعتماد آفرین جنبش دانشجویی را تضعیف نماید و در صورت ناکامی همان طور که تجربه نشان داده است به بی اثر ساختن این فعالان منجر شود.

اما چه عواملی باعث شکل گیری جنبش دانشجویی ۱۸ تیر شد؟ مهرداد مشایخی (۷) به ضرورت حضور ۳ عامل در برآمد جنبشهای اجتماعی اشاره کرده است: نخست آنکه باید زمینه مادی آن وجود داشته باشد. دیگر آنکه باید فرصت سیاسی مساعد فراهم شود. سوم اینکه جرقه انفجار زده شود. مثلاً اگر به دوره حکومت پهلوی برگردیم زمینه مادی جنبش ضدسلطنت را باید در دیکتاتوری، بی عدالتی و شبه مدرنیسم نظام پهلوی جستجو نمود. اما فرصت سیاسی در سال ۵۶ با جریان پیگیری حقوق بشر در ایران تحت فشار جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا آغاز شد. منظور از فرصت سیاسی چیست؟ و چه هنگام ایجاد میشود؟ معمولاً در جوامع دیکتاتوری در دورانی که اقتدار مطلقه دولت زیر سؤال میرود و یا در درون حکومت شکاف ایجاد شده و بخشهایی از آن مشی دیگری را در پیش میگیرند فرصت سیاسی لازم فراهم میآید. در دوره گذشته با اعمال فشار کارتر برای رعایت حقوق بشر در ایران فضای سیاسی لازم فراهم گشت. پیامد این سیاست، باز شدن نسبی فضای سیاسی جامعه و برگزاری شبهای شعر کانون نویسندگان ایران بود. اما

جرقه انفجار چه بود؟ حادثه سرکوب دانشجویان در دانشگاه صنعتی تهران و سپس کشتار قم جرقه ای بود که این جنبش اجتماعی را به حرکتی عظیم تبدیل نمود که در روند خود به انقلاب انجامید.

اما جنبش دانشجویی ۱۸ تیر از چه زمینه های اجتماعی برخوردار بود و فرصت سیاسی و جرقه انفجار آن چه بود؟ زمینه اجتماعی جنبش دانشجویی ایران بخشا ریشه در خواست ویژه دانشجویان داشته و بخش دیگر آن عمومی است. تا آنجا که به خواسته های ویژه جنبش دانشجویی برمیگردد، فراموش نباید کرد که جنبش دانشجویی از هر زمانی جوانتر است. امروز در ایران بیش از ۲۰ میلیون نفر از آحاد جامعه زیر ۲۰ سال و حدود ۷۵ درصد زیر ۳۵ سال است و حدود ۲۰ درصد این جمعیت ترکیب سنی بین ۱۵ تا ۲۴ سال دارند. جوانانی که خود را فاقد هر نوع آینده ای در این جامعه میابند. جوانانی که در جریان انقلاب یا به دنیا نیامده بودند و یا خردسالانی بیش نبودند. این نیرو ترکیب اصلی جنبش دانشجویی در دوران ۱۸ تیر و پس از آن را تشکیل میدهند. در واقع نسلی برخاسته بود که نیروی اصلی اش با شعارهای دوران گذشته خوانایی ندارد. به جز شاید سالخورده های آنها که در آن دوران جوانانی بیش نبودند. مسئله دیگر بیکاری است. این واقعیت که ۳۰ درصد از فارغ التحصیلان بیکار هستند و اینکه افق بیکاری يك مشکل جدی دانشجویان است زمینه ای برای به حرکت درآمدن آنها است.

یکی دیگر از زمینه های اجتماعی خاص ۱۸ تیر تمایل نیرومند دانشجویان به مدرنیته و رویارویی آن با سختگیری های ایدئولوژیکی در دانشگاه های کشور بود. حال آنکه دانشجویان آن هم در آغاز قرن بیست و یکم خواستار هر چه جهانی تر شدن و مدرنیته هستند. امروز دورانی است که دانشجو از طریق اینترنت میتواند از اخبار دنیای مدرن باخبر گردد. از این رو سرکوب و مهار کردن آن بسیار دشوارتر است و تنها تنش بین این گروه و حاکمان را افزایش خواهد داد. اما علاوه بر آن دانشجویان به لحاظ ترکیب و تعداد هم گسترش یافته اند. امری که در موقعیت آنها اثرات بسیاری به همراه داشته است. در سال ۱۳۵۷ در داخل کشور ۱۷۵۰۰۰ دانشجو وجود داشت در حالی که در پی دو دهه در ۸۰، ۱۳، این تعداد به ۱۵۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. در گذشته ترکیب دانشجویی عمدتاً متشکل از اقشار مرفه و یا طبقات متوسط جامعه بود. در حالی که امروزه با توجه به وجود دانشگاه های آزاد، اقشار پایینی جامعه توانسته اند حضور فعال در دانشگاه ها و در جنبش دانشجویی بیابند. با این تغییرات امروزه دانشجویان نیرویی هستند گسترده، ناراضی، و طالب خواسته های مدرن که به دلیل مصالح

خود به عنوان دانشجو با وضع موجود تعارض پیدا کرده اند. علاوه بر آن دانشجویان به عنوان بخشی از جنبش عمومی دمکراتیک در ایران و بویژه به عنوان جوانانی ناراضی از تجربه پس از انقلاب و از جمله به دلیل وجود ترکیب نیرومند زنان در آن نیرویی سخت معترض اند. امروز بیش از نیمی از دانشجویان را زنان تشکیل می‌دهند که به دلیل زن بودن تحت فشارند. بنابر این جنبش دانشجویی چه براساس ویژگیهای خاص که نام بردیم و چه به عنوان یک جنبش اجتماعی جوان و چه به عنوان بخشی از جنبش روشنفکری و چه به عنوان نیرویی متخصص که نقش برجسته ای در مدرن کردن جامعه دارد، از زمینه های اجتماعی گسترده ای برای اعتراض برخوردار است.

آنچه فرصت سیاسی برای بروز جنبش دانشجویی ایران در آستانه ۱۸ تیر و زمینه گسترش آن را فراهم کرد، گذار از عصر انقلاب به عصر پس از انقلابی در ایران بود. تحولات پس از دوم خرداد، مباحث جامعه مدنی، به زیر سوال رفتن گفتمانهای قهر و خشونت در داخل و گسترش اعتدال و بهبود روابط بین المللی و توجه به نقش ایرانیان برون مرز در حوزه ی خارجی در واقع بازتابی از نیارهای جامعه در عصر ایران پس از انقلابی است. پروژه بنیادگرایی اسلامی نتوانست به هر وسیله ای هم که متوسل شد خود را در داخل و در سطح جهانی تثبیت کند. زمانی که عصر انقلابی به پایان میرسد، گذار به عصر پس از انقلابی با طرح شعارها، مطالبات و خواستههای دیگری توأم میگردد. شکافی که در درون حکومت ایجاد شد و جناح اصلاح طلبی که شکل گرفت از جمله پیامدهای این دوره گذار است. نه فقط جامعه ایران از بنیادگرایی اسلامی سرخورده است، بلکه بخشی از روشنفکران دینی و حتی بخشی از درون خود نظام به این نتیجه رسیده اند که با توسل به شیوه های گذشته ادامه حکومت میسر نخواهد بود. بدین ترتیب فرصت سیاسی جدیدی به دست آمد. پس از بیش از دو دهه استبداد دینی، زد و خورد داخلی، هشت سال جنگ و بعد مدتی رخوت، در پی ۲ خرداد فرآیندی در جامعه شکل گرفت که فضای جامعه را به شدت سیاسی کرد. حضور گسترده مردم در انتخابات، گسترش مطبوعات، مطرح شدن مباحث و مفاهیم دمکراتیک فرصت سیاسی لازم را برای جنب و جوش دمکراتیک فراهم آورد. اما تا آنجا که به جنبش دانشجویی برمیگردد سوال کلیدی آن است که چرا جنبش دانشجویی با دوران طولانی از فترت روبرو شد. با توجه به نقش آوانگارد دانشجویان پرسش اینجاست که طی این دوران این جنبش در کجا قرار داشت؟

روشن است که در دوره گذشته چه به دلیل جنگ و چه (مدتی) به دلیل

بسته بودن دانشگاهها و غیره زمینه چندان برای حضور جنبش دانشجویی مستقل وجود نداشت. اما با این همه این جنبش پس از ۱۰ سال دوران فترت دوباره سر بر کشید. یعنی در ابتدا حتی در مقایسه با تحول عمومی جامعه، دانشجویان دیر به حرکت درآمدند. گروهی همچون مراد ثقفی بر آنند که بعد از دوم خرداد ما شاهد آنیم که نخستین بار بخشی از يك حکومت با شعار اصلاحات سیاسی جنبش دانشجویی را به حضوری فعال فرا خواند. با اینهمه این حضور با تاخیر صورت گرفت. شاید ریشه این مسئله را در آنجا باید جستجو کرد که جنبش دانشجویی نه به دلیل انفعال دچار فترت بوده بلکه در پی تلاش برای جستجو و دستیابی به شکلهای جدید و مستقل کار در حال حرکت بوده است. بعد از دوم خرداد عملاً تشکلهای دانشجویی یکی پس از دیگری شکل میگیرند. و این نسل، نسلی است که گرچه از درون انقلاب بیرون آمده ولی راه دیگری برای خود یافته است. امری که نشانگر این واقعیت است که نسل جوان با شعارهای دوران پیشین وداع کرده است. در این روند يك جرقه ی سیاسی برای بروز آن کافی بود. دستگیری برخی از رهبران جنبش دانشجویی و سپس بسته شدن روزنامه سلام آن جرقه سیاسی بود که به انفجار جنبش دانشجویی در ۱۳۷۸ منجر شد که با حمله به کوی دانشگاه به اوج رسید. یعنی وجود آن زمینه مادی و فرصت سیاسی پس از دوم خرداد و آن جرقه انفجار، به بزرگترین جنبش اجتماعی دانشجویی انجامید که در روند خود جبهه جدیدی را گشود. جنبش دانشجویی به سرعت دریافت که نمیتواند خود را در حد خواستهای اصلاح طلبان بخشی از حاکمیت محدود نماید.

تولد صدای سوم

تولد جبهه سوم در خیزش ۱۸ تیر نشانگر این واقعیت است که جنبشی که به تدریج الگوهای جدیدی را آغاز میکند (یعنی روشی مسالمت آمیز، اصلاح طلب و دمکراتیک) در عین حال خود را از يك دو راهی بیرون میکشد. یعنی یا به شیوه گذشته جنبش دانشجویی، انقلابی عمل کند و یا این که خود را در چهارچوب اصلاح طلبی يك جناح حکومت محدود نگه دارد. آن چه در آغاز در جریان جدایی گرایشات دیگر دانشجویی از دفتر تحکیم وحدت و سپس دگر دیسی کل آن رخ داد، نشانگر این مسئله است. در واقع آن زمینه مادی، آن فرصت سیاسی و این جرقه انفجار جامعه را وارد دوره جدیدی کرد. آنچه دانشجویان در شش روزی که ایران را لرزاند به نمایش گذاشتند مهمترین جلوه خواست جامعه مدنی در تامین آزادی و دمکراسی و سکولاریسم بود. جامعه مدنی تنها متشکل از نهادها و قانون نیست. جنبشهای اجتماعی مستقل نیز عضو کلیدی

جامعه مدنی اند. اما تجربه نشان داد آن جایی که اتفاقاً جبهه سوم گشوده میشود، و جنبش اجتماعی مستقل در جامعه مدنی شکل میگیرد، چگونه حتی جریان اصلاح طلب درون حکومت رنگ میبازد و ناتوانی خود را در همراهی که سهل است بلکه حتی در رویارویی با آن به نمایش میگذارد. هنوز بر ما دقیقاً روشن نیست که بیرون آمدن دانشجویان از محوطه دانشگاه به خیابان ها که اقتدار گرایش اصلاح طلبی دینی در خیزش ۱۸ تیر را به حاشیه راند امری خودانگیخته بوده است و یا محصول سازماندهی گروه های داریکال دانشجویی. اما بهرو نتایج ۱۸ تیر چنان به سلب مشروعیت از استبداد دینی منجر شد که تا قبل از آن هیچ حادثه ای چنین نتایجی به بار نیاورد و این تاثیرات بسیار عمیقی بر سیاست، روان و فرهنگ جامعه باقی گذاشت. نگاه به جنبش های سندیکایی مستقل کارگران و معلمان، کمپین یک میلیون امضا و جنبش های ضد تبعیض قومی در چهار گوشه ایران و جنبش تحریم انتخابات، حضور قدرتمند و رادیکال جنبش دانشجویی و گردش به چپ آن در سالگرد ۱۶ آذر که جملگی زبانی سکولار داشتند نشان از رشد نیروی سومی در جامعه داشت که مطالبات خود را تا سر حد خواست های اصلاح طلبان پایین نمی آورد. علاوه بر آن اعتراضات میلیونی مردم در پی حوادث ۱۳۸۸ و برآمد جنبش سبز نشان داد ۱۸ تیر در اذهان ناخودآگاه جامعه رد پای خود را گذاشته و جنبش اجتماعی از دایره دانشگاه ها به اعماق جامعه رسوخ کرده است. بدین ترتیب نه خواست های جنبش دانشجویی ۱۸ تیر برغم سرکوب آن به حاشیه رانده شد و نه پیام آن به فراموشی سپرده شد، بلکه بوارونه گسترش یافت. این در حالی است که پیش از آن صدای سوم تنها در سطح گفتمان های نظری روشنفکران سکولار جامعه محبوس بود و از حضور موثر آن همچون یک جنبش اجتماعی خبری نبود.

یکی دیگر از دشواری های خیزش ۱۸ تیر در آن بود که آن چنان که باید مورد حمایت بین المللی قرار نگرفت. شاید به صورت عمده این ایرانیان مقیم خارج بودند که با حمایت خود جنبش دانشجویی را تنها نگذاشتند. تنها معدود نهادهایی همچون "جنبش همبستگی با دانشجویان ایران در سوئد" و در چند کشور دیگر توانستند پشتیبانی اساتید دانشگاهها، اتحادیه های دانشجویی، احزاب ترقی خواه و دولت سوئد و چند کشور دیگر را از جنبش دانشجویی ۱۸ تیر جلب کنند. امری که در ممانعت از به اجرا درآمدن احکام اعدام تنی چند از فعالان دانشجویی موثر افتاد. در آن دوران جهان بدلیل حمایت از خاتمی عنایت چندانی به نیروهای مستقل و سکولار در ایران نشان ندادند. اما در پی ۱۸ تیر و به ویژه پس از روی کارآمدن دولت احمدی نژاد و ماجراجویی

های آن و از جمله با بالا گرفتن بحران هسته ای و افزایش فشار غرب به ایران، توجه به امر پشتیبانی بین المللی از جنبش های مستقل در ایران فزونی یافت و اهمیت آن هر چه بیشتر برجسته شد. جنبشی که به تنهایی اقتدار دینی در ایران را به لرزه درآورد و راه گسترش صدای سوم در جامعه را هموار ساخت اکنون که چشم جهانیان به آن دوخته شده است دل نگرانی قدرتمداران ایران را برانگیخته است. هم از اینرو با افزایش سرکوب جنبش دانشجویی حکومت در پی خلاصی از جنبشی الهام بخش است که در صورت خیزشی دوباره از شانس به مراتب گسترده تری در همگانی شدن برخوردار است.

فریدمن، کارشناس آمریکایی بر این باور بود که حوادث ۱۸ تیر نشان داد که ایران به جینگ سیائوپینگ احتیاج دارد. اما تجربه نشان داد نه تنها بازگرداندن جامعه به قبل و تکرار حادثه میدان آسمانی پکن در ایران میسر نبود و نیست بلکه هیچ اصلاحات اقتصادی جدی بدون اصلاحات سیاسی نیز در ایران ممکن نیست. تلاش رفسنجانی در دوره گذشته برای اصلاحات اقتصادی، الگویی ناکام از دنبال کردن روش چینی اصلاحات بود. در ایران اما بسیاری از محافظه کاران با هر نوع اصلاحات اقتصادی جدی مخالفت نشان دادند. امری که به ناگزیر اصلاحات اقتصادی را تابعی از اصلاحات سیاسی را دیکال نموده است. تجربه دولت احمدی نژاد و عروج دوباره نو بنیادگرایی اسلامی در این دوره به روشنی گواه این ادعا است.

برخی دیگر از مفسران بر این باور بودند که خیزش ۱۸ تیر لطمه ای به "انقلاب آرام" اصلاح طلبان نزد (۹). حال آن که همان طور که محافظه کاران تاکنون نشان داده اند از هیچ فرصتی برای بازگرداندن اوضاع به گذشته و حفظ موقعیت خود دریغ نورزیدند تجربه تحریم نسبتا گسترده انتخابات توسط مردم از یکسو و کودتای پادگانی که به روی کار آمدن دولت احمدی نژاد منجرگشت و جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ نشانگر شکست پروژه انقلاب آرام اصلاح طلبان بود. امروزه کمتر کسی پروژه اصلاحات در چهارچوب قانون اساسی را جدی میگیرد. علاوه بر آن حوادث دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نخستین جنبشی بود که نشان داد ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی از چه محدودیتهای جدی برخوردار است. امری که نزدیکی خاتمی به جناح محافظه کاران را در پی داشت، هر چند این امر نقطه اختتامی بر نبرد قدرت بین محافظه کاران و اصلاح طلبان در درون حکومت نگذاشت و دور جدیدی از کشمکشها را به گونه ای فزاینده پیش رو قرار داد. روندی که با منازعات فزاینده در پایین و بالا توأم گشت و در نهایت به حذف اصلاح طلبان از قدرت سیاسی منجر گشت.

برغم پیشروی محافظه کاران در سالهای اخیر شاهد گسترش رادیکالیسم در بخشی از اصلاح طلبان دینی و شکاف فزاینده بین مردم و اصلاح طلبان محافظه کار، گسترش شفافیت سیاسی در جامعه و بالاخره حضور گسترده تر نیروهای سکولار در صحنه جدالها هستیم که جلوه های گوناگونی از روند توسعه سیاسی است که زمینه های برآمد جبهه سوم را در این رویارویی ها فراهم ساخته است. در سالگرد ۱۸ تیر گرچه فضای جنگ طلبی، تحریم های اقتصادی گسترده و سرکوب شدید پلیسی در داخل چشم انداز چندان روشنی پیش رو قرار نمی دهد، اما نمی توان انکار کرد دامنه خواست تغییر نظام و استقرار آزادی، دمکراسی و سکولاریسم نیز فراگیرتر شده است. اگر پراکندگی کنونی در اپوزیسیون دمکرات و سکولار، در جنبش های اجتماعی همچون جنبش دانشجویی، زنان، کارگران، معلمان، جنبش ضد تبعیض قومی و دیگر گروه های اجتماعی جای خود را به همبستگی اجتماعی دهد حرف آخر را در روند توسعه سیاسی ایران، صدای سوم، مردم آرزومند دمکراسی، سکولاریسم، رفاه و مدرنیته خواهند زد.

مهرداد درویش پور: جامعه شناسی سیاسی جنبش دانشجویی، ماهنامه اندیشه جامعه شماره ۱۴ دی ماه ۱۳۷۹ [۱]

[۲] این عبارت در بیانیه "سالگرد هیجده تیر جنبش دانشجویی ایران نوید بخش صدای سوم گرامی باد" شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران ۶ ژوای ۲۰۰۷ در سایت صدای ما نیز آمده است.

مترجم هوشنگ وزیری ۱۳۸۴ نشر خوارزمی گفتگو با هربرت مارکوزه، کارل.ر. پوپر. : انقلاب یا اصلاح [۳]

Per Månson(red.) Moderna samhällsteorier : traditioner, [riktningar, teoretiker [۴

Stockholm : Rabén Prisma, ۱۹۹۵

پاتریک سیل و مورین نک کان ویل: انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه. نگرشی بر جنبش دانشجویی فرانسه، مترجم حسین بخشنده، ۱۳۸۱ نشر سرایی. [۵]

وهمچنین چنگیز پهلوان: جنبش دانشجویی ماه مه، اندیشه و جامعه، شماره ۱۴ سال ۱۳۷۹

محمد رضا جلالی: ضرورت ایجاد تشکلهای مستقل دانشجویی، اندیشه و

و همچنین علیرضا کریمیان، جنبش دانشجویی در ایران، سال ۱۳۸۱ نشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مهرداد مشایخی: "تحلیل درباره جنبش دانشجویی در ایران"، ایران نامه شماره ۲ بهار سال ۱۳۷۹ [۷]

مراد ثقفی: "دانشجو، دولت و انقلاب" مجله گفتگو، شماره ۵ پاییز ۱۳۷۹ [۸]

۱۳۸۰ سال - شماره ۱۶ مجله بازتاب اندیشه دانشجویی و کوشش برای نقد قدرت جنبش [۹]

۲

از ۱۸ تیر ۱۳۸۸ تا جنبش سبز

گفتگوی لیدا حسینی‌نژاد با مهرداد درویش‌پور



لیدا حسینی‌نژاد: ده سال بین حادثه ۱۸ تیر در پی اعتراض دانشجویان به تعطیلی روزنامه‌ی سلام و جنبش اعتراضی مردم در پی انتخابات دهمین ریاست جمهوری فاصله است و در هر دو اعتراض یکسری مشابهت‌ها وجود دارد و حتی این مشابهت‌ها در کیفیت برخورد حکومت در حمله به کوی دانشگاه هم مشاهده می‌شود. شما این مشابهت‌ها را چه طور می‌بینید و همین طور چه تفاوت‌هایی بین اعتراض سال ۷۸ با سال ۸۸ می‌بینید، در این دهسال چه تغییری در سطح جامعه اتفاق افتاده است؟

مهرداد درویش‌پور: اگر بخواهیم به برخی شباهت‌ها و تفاوت‌های جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و حوادث اعتراضی سال ۸۸ موسوم به جنبش سبز پردازیم، باید اشاره کرد که نخستین شباهت هر دو حرکت نافرمانی مدنی بود، نافرمانی مدنی و اعتراض و خیزش اجتماعی.

واقعیت این است که "۱۸ تیر" که رخ داد با استقبال اصلاح‌طلبان روبه‌رو نشد. اصلاح‌طلبان استراتژی چانه‌زنی از بالا را در پیش گرفته بودند و بیشتر به انتخابات و رأی انتخاباتی نظر داشتند و چندان به جنبش‌های اجتماعی نظر مثبتی نداشتند. به همین خاطر برخوردی که

با ۱۸ تیر کردند، آن را به‌عنوان جلوه‌ای از نافرمانی مدنی و خیزش اجتماعی تندرو زیر سؤال بردند. در حالی که به گمان من خیزش ۱۸ تیر نخستین نمونه و نشانه‌ای بود که کل حاکمیت و استبداد دینی را به چالش کشید و فرزندان که خود زاده‌ی دوران انقلاب بودند، عملاً نشان دادند که با تمام شعائر انقلاب اسلامی وداع کرده‌اند و نوعی طرز تلقی سکولار-دموکراتیک را در جامعه ایران طلب می‌کنند. این حرکت اگرچه با خشونت سرکوب شد و هنوز امید به اصلاحات از بالا و یا اصلاحات از طریق انتخابات در جامعه میدان و زمینه داشت، اما ده سال بعد از این ماجرا جنبش سبز به‌عنوان نوعی از نافرمانی مدنی و خیزش اجتماعی علیه استبداد دینی نشان داد که شعارهای جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر فراگیر شده و این خیزش دیگر به دانشگاهها محدود نیست، بلکه سراسری شده است. بنابراین یک-جنبه‌ی اشتراک دو حرکت در چالش علیه استبداد دینی بود و دو، هر دو سعی می‌کردند سلب مشروعیت از حکومت را به نمایش بگذارند. اما تفاوتی وجود داشت در آن جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و جنبش سبز: در جنبش دانشجویی ۱۸ تیر اصلاح‌طلبان اساساً نقشی نداشتند و شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر نیز رادیکال‌تر از شعارهای جنبش سبز بود. می‌توان گفت چون انتخابات و اعتراض به تقلب انتخاباتی انگیزه‌ی جنبش سبز بود، بنابراین حضور اصلاح‌طلبان در آن قدرتمندتر بود و با این حضور تلاش داشتند که شعارهای جنبش سبز را ملایم‌تر و معتدل‌تر کنند. بنابراین باید گفت که جنبش دانشجویی در مقایسه با جنبش سبز شعارهای رادیکال‌تری داشت. بافت و کیفیت روشنفکرانه‌تری داشت. زبانش بسیار سکولارتر بود و التزام به قانون اساسی و شعارهایی از این دست، که بخشی از رهبران جنبش سبز بیان می‌کردند، اصلاً در مخیله‌ی دانشجویان در ۱۸ تیر نمی‌گنجید. اما جنبش سبز یا جنبش اعتراضی سال ۸۸ جنبشی فراگیرتر بود، محدود به دانشگاهها نبود، از پشته‌ی میلیونی برخوردار بود و به خاطر آن که در آن نوعی تعامل بین بخش سکولار و بخش اصلاح‌طلب دینی وجود داشت، از قدرت اثرگذاری بیشتری برخوردار بود. اما اگر به من بگویید امروز جامعه به کدام سمت پیش می‌رود، می‌توانم بگویم شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به یک معنا فراگیرتر است. به این معنا که با شکست یا فروکش جنبش سبز رویگردانی از اصلاح‌طلبان دینی گسترده‌تر شده و شعار سکولاریسم به یک شعار فراگیرتر جامعه تبدیل شده و همین‌طور امید به اصلاح از درون نظام و از طریق قانون اساسی کمتر شده است. بنابراین در یک مقایسه از منظر روانشناسی عمومی می‌توان گفت که شعارهای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر امروزه همگانی‌تر و از پذیرش بیشتری برخوردار است تا شعارهای جنبش سبز که تحت رهبری جنبش سبز، نسبتاً بخشی از آنها

محافظه کارانه بود.

اگر به تاریخ جنبش‌های اعتراضی در ایران نگاه کنیم، می‌بینیم که این جنبش‌های اعتراضی عمر کوتاهی دارند، زمانی که نهادهای مدنی وجود ندارد که این جنبش‌های اعتراضی را تقویت کنند. شاید یکی از دلایلی که این جنبش‌ها فروکش می‌کنند، همین نبود تقویت از جانب نهادهای مدنی باشد و یکی از دلایلی هم که جنبش اعتراضی دانشجویی در سال ۷۸ به بخشی از قدرت تکیه کرد، به طور مشخص به آقای خاتمی، شاید به همین دلیل بود که از حمایت همین نهادهای مدنی برخوردار نبود و این امر نیز شاید به نوعی موجب آسیب‌پذیری آن شد. حالا بعد از ده سال در جنبش اعتراضی بعد از انتخابات و به عبارتی جنبش سبز، شما نقش نهادهای مدنی یا تأثیرشان را بر جنبش اعتراضی مردم چه می‌بینید؟ و این که در این جنبش اعتراضی سال ۸۸ نیز بازهم تکیه مردم به بخشی از حاکمیت بود، به آقایان میرحسین موسوی مهدی کروبی که سران این جنبش اعتراضی بودند، شما در مورد این مسئله چه فکر می‌کنید؟

نخست این که نفس استفاده از تضادهای درون حاکمیت و حتی تکیه بر جناحی از حاکمیت و این که اصلاً بخشی از حاکمیت به اپوزیسیون تبدیل شود و نیروی اصلی حاکمیت ضعیف‌تر و منزوی‌تر شود، البته چیز بدی نیست و مثبت است. یعنی ما ناخرسند نیستیم از این که اصلاح‌طلبان به اپوزیسیون بپیوندند. مسئله اینجاست که دنباله‌روی از نیروی اصلاح‌طلبی به گمان من یک خطای سیاسی است. اصلاح‌طلبان خواست خودشان را دارند، شعارهای خودشان را دارند، چارچوب افق نظرهای خودشان را دارند و واقعیت این است که بین خواست بخش مهمی از جامعه و خواست اصلاح‌طلبان این‌همانی وجود ندارد اما به خاطر نابرابری قدرت ناگزیرند به آنها تکیه کنند و این تکیه هم همان طور که گفتم تا آنجا که به دنباله‌روی منجر نشود، به‌خودی‌خود غلط نیست.

اما یک ویژگی مشترک دیگر جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و جنبش اعتراضی ۸۸ در آن نکته‌ای است که شما اشاره کردید. یعنی خیزش‌های اجتماعی نمی‌توانند دنباله‌دار باشند. این‌ها به گونه‌ای مقطعی رخ می‌دهند و در یک مقطع باید تکلیفشان روشن شود. یا پیروز می‌شوند و یا سرکوب خواهند شد. وجود نهادهای مدنی در استمرار مبارزه بسیار مهم است. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مردم هر روزه به کوچه و خیابان بریزند و زندگی‌شان را فقط به اعتراضات خیابانی محدود کنند.

نقش سازمان‌ها و احزاب و نهادهای مدنی دقیقاً در اینجاست که سعی می‌کنند با کانالیزه کردن تضادها از طریق مسالمت‌آمیز، از طریق نمایندگی و شفافیت بخشیدن به خواسته‌های گروه‌های اجتماعی یک مبارزه مستمر و متداوم را سازمان دهند. مشکل اینجاست که در کشورهای دیکتاتوری فقط چنین نیست که حکومت‌ها خیزش‌های اجتماعی را سرکوب می‌کنند، بلکه به نهادهای مستقل مدنی هم میدان نمی‌دهند. حکومتی که حتی جناحی از خود را، بخشی از حاکمین دیروزی را تحمل نمی‌کند، قطعاً به نهادهای مستقل مدنی میدان نمی‌دهد و آنها را سرکوب می‌کند.

بنابراین بخشی از دلیل ضعف نهادهای مدنی می‌تواند ناشی از فرهنگ سیاسی در آن جامعه باشد، فرهنگی که کار مدنی در آن ریشه‌دار نیست. بخش دیگری از دلیل آن را می‌توان در این جست‌وجو کرد که تجربه‌ی مبارزات سیاسی یکسره معطوف به مبارزه برای تغییر نظام‌ها بوده و نهادهای مدنی کمتر حوزه‌ی کار مبارزات سیاسی-اجتماعی بوده‌اند. اما به نظر من مهم‌ترین دلیل ضعف نهادهای مدنی در این کشورها قدرت سرکوب حکومت‌هاست.

وقتی حکومتی با سرکوب سیاسی نمی‌گذارد نهادهای مدنی قدرتمند، پایدار، معتبر و ریشه‌دار شکل گیرند، این نهادها در خیزش اجتماعی عملاً نمی‌توانند نقشی درخور ایفا کنند و با این گرفتاری روبه‌رو می‌شویم که جنبش‌های اعتراضی عمدتاً خودانگیخته می‌شوند. مثل آذرخشی در آسمان شعله‌ور می‌شوند و رو به خاموشی می‌روند. ما باید به جای دوانگاری نهاد مدنی یا خیزش اجتماعی، سازمان‌یابی یا جنبش‌های خودانگیخته، این‌دو را به‌عنوان دو پدیده‌ی مکمل یکدیگر بشناسیم. نهادهای مدنی طبیعتاً به لحاظ استراتژیک در درازمدت نقششان در دموکراتیزه کردن یک جامعه کلیدی‌تر است. خیزش‌های اجتماعی اما در لحظه نقششان تعیین‌کننده‌تر است.

از این نظر ما به هر دو احتیاج داریم. در مورد دو تجربه‌ای که شما از آن نام بردید، واقعیت این است که فقدان نهادهای مدنی قدرتمند مانع از آن شد که با فروکش این جنبش‌ها بتوان پیکار دموکراتیک را به شکل درخورتری پیش برد و نوعی سرخوردگی سیاسی و نوعی فترت جایگزین آن روند شده است. اما من به یقین می‌توانم بگویم که جامعه ایران آتش زیر خاکستر است و بازهم با اولین فرصت سیاسی که دست دهد، شاهد خیزش‌هایی به گمان من به مراتب گسترده‌تر از جنبش سبز و به مراتب رادیکال‌تر از ۱۸ تیر خواهد بود.

در سال ۸۸ به طور مشخص نقش جنبش دانشجویی را در اعتراض‌های مردمی

چگونه می‌بینید و ارتباط این بخش از جنبش با بخش‌های دیگر جنبش و نهادها و تشکلهای دیگری که در جنبش شرکت داشتند و به مسائل مختلف از جمله قومیت‌ها، زنان و غیره می‌پرداختند؟ این ارتباط را شما در این چند سال اخیر چه قدر تنگاتنگ و چه قدر مؤثر می‌بینید؟

واقعیت این است که اگر جنبش دانشجویی را با جنبش زنان، جنبش کارگری و جنبش گروههای اتنیک، مقایسه کنیم، مشاهده می‌کنیم رابطه جنبش دانشجویی با جنبش سبز چه از طریق مداخله‌گری نظری چه از طریق مشارکت سیاسی قوی‌تر و تنگاتنگ‌تر بوده و حضورش مؤثرتر بوده است. یعنی ما نمونه ای را نمی‌شناسیم که در برابر جنبش اعتراضی سال ۸۸، دانشگاهها با سکوت برخورد کرده باشند یا با بی‌اعتنایی. جنبش کارگری شاید به گونه‌ای درخور دفاع و مداخله نکرد. به این دلیل که فکر کرد خواسته‌های کارگری، فقر و شکاف طبقاتی گفتمان‌هایی نبوده که جنبش سبز به آن پردازد. از این منظر مداخله‌ی کارگران ضعیف‌تر بوده است.

گروههای اتنیک از این زاویه که مشاهده کردند شعارها و مطالبات خاص اتنیک در آن جنبش مطرح نیست، وقع چندانی به آن نهادند. در مورد جنبش زنان اگرچه زنان در اعتراضات سال ۸۸ حضورشان قدرتمند بود، اما به گمان من تا حدودی این حضور دنباله‌روانه بود. ما شاهد شعارهای مستقل زن‌ورانه در این جنبش نبودیم. بنابراین حضور زنان مثل جنبش‌های اتنیک و کارگری پاسیو و منفعل نبود، اما دنباله‌روانه بود. اما در مورد جنبش دانشجویی، به دلیل این که نوعی این‌همانی بین گفتمان‌های آن وجود داشت، یعنی خواسته‌های دموکراتیک جنبش اعتراضی ۸۸ مطابقت قوی و نیرومندی با مطالبات جنبش دانشجویی داشت، بنابراین دانشجویان حضور فعالی در جنبش سبز داشتند و می‌توانم بگویم در میان این چهار جنبش اجتماعی جنبش دانشجویی حضورش قدرتمندتر بوده است.

اما از آنجایی که بدنه‌ی جنبش دانشجویی اساساً اصلاح‌طلب دیگر نبود، این موضوع بیشتر در رادیکالیزه کردن جنبش سبز، در بخش سکولار جنبش سبز به چشم می‌خورد و فکر می‌کنم مؤثرترین جنبش اجتماعی، که در میان چهار جنبشی که نام بردم به حمایت از جنبش اعتراضی سال ۸۸ پرداخت، جنبش دانشجویی ایران بود.

در ستایشِ سیمین با نو بهبانی

اسماعیل خوئی



بگو، بگو به زبانی رساتر از فریاد
به صلح جوی که: بیراهه پوست، سیمین جان!
از این خرافه‌ی شرخیز جانِ بسیاران
نیازمندِ بسی شست و شوست، سیمین جان!
سکوتِ مردمِ ما از سرِ پذیرش نیست:
که این سکوت پُر از های وهوست، سیمین جان!

به زادروزِ او

چو موج و ماه، که همرازِ اوست، سیمین جان!
همیشه با تو مرا گفت و گوست، سیمین جان!
همیشه بینم ات- ای شاعرِ همیشه!- که چون
سرت ز غم به گریبان فروست، سیمین جان!
غزل تر آیدت از آبِ دیدگان، این است
که شعرِ نسلِ تو را آبروست، سیمین جان!
غزل مهابتی از انفجارِ تندر یافت
ز عقده‌ها که تو را در گلوست، سیمین جان!
به خود می‌آردم آن گونه خواندنِ غزل ات
که گویی آینه‌ام روبروست، سیمین جان!

به جست وجوی حقیقت روانه ای و تو را
غزل گزارشِ این جست و جوست، سیمین جان!
عجب که نیست پریشان، اگر چه بیتابیت
گزاره ی غمِ ما مو به پوست، سیمین جان!
بهارِ شعرِ تورا برگ ریز در پی نیست:
که جاودانه پُر از رنگ و بوست، سیمین جان!
به غیر دُردِ ننوشم ز جامِ شعرِ زمان:
خوشا می یی که تو را در سبوست، سیمین جان!
به زادروزِ تو، شاید که بر خود، از شادی،
به جای جامه، بدِ ریم پوست، سیمین جان!
خوش آمدی به جهان، گرچه چون تویی در آن
نشانِ تیرِ غم از چار سوست، سیمین جان!
ز دشمنانِ نگون بختِ داد و آزادی ست
به جان هر آن که تو را نیست دوست، سیمین جان!
تو را سخن کژی و لاغ بر نمی تابد:
چرا که، چون خودت، آینه روست، سیمین جان!
بر آب های فصاحت، خرامِ شعرت را
وقارِ فاخرِ رفتارِ قوست، سیمین جان!
نکوست خواستِ آزادی، آری: از این روست
که هر چه ها که سرایی نکوست، سیمین جان!
درست عزم به رزمِ فقیه کردی جزم:
گجسته دشمنِ ایران هموست، سیمین جان!

خجسته میهنِ خود را دوباره می سازیم:
از آن سپس که رها زین عدوست، سیمین جان!
امیدوار به نسلِ جوانِ ایران ام:
که آفرینگرِ آینده اوست، سیمین جان!
به صلح و سازش امیدی نمی توان بستن:
چرا که دشمنِ ما فتنه جوست، سیمین جان!
بگو، بگو به زبانی رساتر از فریاد
به صلح جوی که: بیراهه پوست، سیمین جان!
از این خرافه ی شرخیز جانِ بسیاران
نیازمندِ بسی شست و شوست، سیمین جان!
سکوتِ مردمِ ما از سرِ پذیرش نیست:
که این سکوت پُر از های وهوست، سیمین جان!
طبیعی است که مردمِ به حزم رزم کنند:
که خصم دد صفت و دیو خوست، سیمین جان!
نشان دهد که نخشکیده است سرچشمه
همین که آبِ روانی به جوست، سیمین جان!
برای آن که نمیرد امیدِ آزادی،
دوامِ ءُمرِ توام آرزوست، سیمین جان!

چهاردهم خردادماه ۱۳۹۱

بیدرکجای لندن

” انقلاب فرهنگی 1359 ” از زبان با نیان و مسئولان جمهوری اسلامی

فریبا مرزبان



بخش دوم

طبق برنامه نوحکومتیان هجمه به دانشگاهها در جریان بود و در روز اول اردیبهشت که پایان مهلت شورای انقلاب بود، خشونت‌ها به ویژه در دانشگاه تهران به اوج رسید و روزنامه کیهان گزارش داد، ۳۴۹ نفر زخمی و ۳ تن کشته شدند.

” هیچ درك مشترکی از انقلاب فرهنگی وجود نداشت ”

مقدمه: دکتر عبدالکریم سروش که خود یکی از اولین اعضای ستاد انقلاب فرهنگی بود، در یک مصاحبه مفصل با ماهنامه آموزشی لوح در سال ۱۳۷۸ به انتقاد از روش و دستاوردهای انقلاب فرهنگی پرداخته و این چنین می گوید: ” مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه از يك نزاع تاریخی برمی‌خاست که در تمام فرهنگهای دینی ریشه داشت و در فرهنگ دینی ما هم جوانه زد: نزاع میان علم و دین... ” هیچ درك مشترکی از انقلاب فرهنگی وجود نداشت“. (۱)

آقای سروش در ادامه می گوید: ما اعضای هفتگانه یکدیگر را قبلاً ندیده بودیم و نمی‌شناختیم و ننشسته بودیم گفتگو کنیم و فکرهایمان را يك کاسه کنیم. پس از تشکیل ستاد هم چنین نکردیم... با همه این گفتگوها، علوم انسانی راه خود را در پیش گرفت زیرا دانشگاهها نمی‌توانستند معطل ” فتوای قم یا اصلاحاتی بمانند که مدرسه باقرالعلوم با چندتا طلبه صفر کیلومتر ” می‌خواست در علوم انسانی بکند آخرش هم ندانستند که منزلگه مقصود کجاست! (۲)

از سوی شخصیت‌ها، نهادها و همچنین مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی در باره انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹، از سوی شخصیت‌هایی مقالات، چند جلد کتاب و نوارهای ویدیویی منتشر شده و حتی پرسش و پاسخ‌هایی انجام گرفته است که در همه آنها آقایان سروش، زیباکلام، میرحسین موسوی، علی شریعتمداری، شمس آل احمد، باهنر و حسن حبیبی نمایندگان مستقیم آیت الله خمینی در ستاد انقلاب فرهنگی معرفی شده اند.

مطمئناً، اظهارات اشخاص و مسئولان نظام در باره « انقلاب فرهنگی» با تامل و تفکر کافی همراه می باشند؛ که پس از گذشت ۳۲ سال، از واقعه خونین انقلاب فرهنگی که در آن خون دانشجویان «چپ» ریخته شد؛ عمده تاکیدهای بانیان آن بر این است که «بدون برنامه تصمیم گرفتند» و جوی خون در دانشگاهها راه انداختند. یا اعتراف می کنند: « دانشگاهها نمی توانستند معطل فتوای قم یا اصلاحاتی بمانند که مدرسه باقرالعلوم با چندتا طلبه صفر کیلومتر می خواست انجام بدهد».

مسئولان ستاد انقلاب فرهنگی که از مدارج بالایی برخوردارند و فیلسوف و دکتر و مهندس خوانده می شوند؛ قاعدتاً نمی بایستی دست به کاری «هردمبیل» بزنند و انتظار می رود که بدون پشتوانه سخنی نگویند؛ چرا که آقایان قصد داشته اند روشنفکران و دانش آموختگان را ارشاد کنند، بر سر عقل بیاورند! و بوی عطر اسلام ساکنان ایران را سرمست سازد!

و با فرمان خمینی عطر اسلام فلات ها، کویرها، همه جای ایران و مراکز آموزش عالی را در برگرفته ست و جملگی ملاحظه کرده ایم که نه تنها در دانشگاهها جوی خون به پا کردند؛ بلکه در تهران شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی به وسیله جناح چپ جمهوری اسلامی که از پشتیبانی « دانشجویان پیرو خط امام» مانند آقایان عبدی، اصغرزاده و دیگران برخوردار بودند، ستاد انقلاب فرهنگی «سیاست تصفیه عظیم و پاکسازی» را بر عهده گرفت.

آقای سروش در مصاحبه با بی بی سی می گویند: «هیچ درک مشترکی از انقلاب فرهنگی وجود نداشت». اعتراف به نبودن «درک مشخص»، «نداشتن برنامه و الگوی لازم»، «اقدامات خودسرانه مسئولان و مجریان» «هردمبیل کار کردن» در پیش بردن امر تهاجم به دانشگاهها که سران جمهوری اسلامی تدارک دیده بودند انکار ناپذیر است.

اظهارات آقای سروش در مصاحبه فوق در ادامه گفته های آقای زیبا کلام است و هر دو به نزاع پنهان و آشکار حوزه و علم اعتراف می کنند و متاسفانه باز هم بر همین حوزه و منبع فکریست که تاکید می ورزند!

در گفتگوها و نوشته های عبدالکریم سروش فرار از بار مسئولیت ضررها و خرابی های به جای مانده از انقلاب فرهنگی و نیز پریدن از جوی خون که در دانشگاه های کشور راه انداختند بوضوح دیده می شود.

یکی از مسئولیت های آقای سروش جبران ضررهایی است که مردم تحمل کرده اند و بهایی که تا به امروز، دانشجویان، خانواده های آنها و اساتید محترم مراکز آموزش عالی و مردم پرداخته اند در نزاع بین حوزه علمیه و ستاد انقلاب فرهنگی.

در روزهای انقلاب مردم حاضر در خیابان ها هرگز تصور نمی کردند که روزی نه چندان دور، دانشگاه ها که مرکز علم و سنگر آزادی بودند به دست عده ای متصرف شوند؛ که دانشگاه را با صحرای کربلا یکی می دانند و یکی می بینند. (۳)

عاملین و آمرین انقلاب فرهنگی لازم دیدند با محاصره و حمله به دانشگاه ها، مدارس و مراکز آموزش عالی را یکی پس از دیگری فتح کنند؛ در نتیجه خون عده ای از دانشجویان چپ و روشنفکران غیر مسلمان ریخته شد، و عده ی بی شماری از اساتید تصفیه شدند. (۴)

دکتر سروش در مصاحبه ادامه می دهند که "انجام وظیفه کردن در آن روزهای پرتلاطم و بیقرار، چون شنا کردن در استخر شیره بود" کند و دشوار و چسبناک و شیرین". و وقتی دانستم که در به پاشنه دیگر میچرخد، برون آمدم و گرد هیچ منصب و مکسب دیوانی دیگر نگشتم. (۵)

ارائه تجربیات و دیدگاه ها به اعترافات صادق زیبا کلام و عبدالکریم سروش خلاصه نمی شود و مسئولان مملکتی یکی بعد از دیگری در تایید انقلاب فرهنگی سخن گفته اند؛ آقای حسن اشکوری نماینده سابق مجلس و از روحانیون دگراندیش! در مصاحبه ای نقل می کند: "هنوز از چند و چون این تصفیه ها و پاکسازی در مراکز آموزشی اطلاع دقیقی ندارم کم و بیش از مسئولان شنیده ام که برای پاک بودن محیط حساس آموزش و پرورش و نفی «اندیشه های ماتریالیستی» و «زدودن تبلیغات ضددینی و کوتاه کردن دست عناصر چپ و انحرافی» و ایجاد زمینه ی مناسب برای «تبلیغ و آموزش مسائل اسلامی». آموزش متوسطه، ابتدایی و دانشگاه هیچ تردیدی نیست که باید بر اساس اسلام اداره شود باید با توطئه ها و ترور افکار و کارشکنی ها و موانع که بوسیله ضدانقلاب یا مخالفان رژیم جمهوری اسلامی بوجود آمده و می آید، با شدت و قاطعیت مبارزه کرد تا حاکمیت سیاسی انقلاب مستقر گردد تا دشمنان ضد دینی از صحنه خارج شوند". (۶)

تا وقتی که دگراندیشان چنین می اندیشند و راضی به جفا و جنایت در حق دانشگاه و دانشگاهیان هستند امنیت و رعایت حقوق مردم و آزادی اندیشه هرگز میسر نخواهد گشت.

در ادامه بحث سرکوب دانشگاہیان آقای سروش طلبکارانه می پرسند: " آیا هنوز معلوم نشده است که عبدالکریم سروش و حبیبی و باهنر و ... در ستاد انقلاب فرهنگی نقش داشته‌اند نه در انقلاب فرهنگی؟ و آیا هنوز جا نیفتاده است که انقلاب فرهنگی برای بستن دانشگاه‌ها بود و ستاد فرهنگی برای باز کردن آن‌ها، به نحوی پیراسته‌تر و اسلامی‌تر؟" و در ادامه چنین توضیح می‌دهند: «انقلاب فرهنگی» چیزی بود و «ستاد انقلاب فرهنگی» چیزی دیگر.

تاکید بر " جدایی" ستاد انقلاب فرهنگی و انقلاب فرهنگی، سفسطه‌ای بیش برای فریب مردم نیست. سفسطه و فریب مردم، یکبار دیگر! در آن زمان در تلویزیون جمهوری اسلامی و امروز در بی بی سی. آیا هرگز از تلویزیون جمهوری اسلامی دیده شده است که امثال سروش بگویند ما با انقلاب فرهنگی به شکل اجرا شده مخالفیم؟! یا اینکه برعکس، کل سیستم مهر تایید بر تخریب دانشگاه‌ها زدند؟

آنچه آشکارست شانه خالی کردن از بار مسئولیت جنایات رخ داده در فرادی پس از انقلاب ۵۷ و فرار از پاسخ گفتن به تاریخ است که راهی به جلو نخواهد داشت! روشن است که "ستاد انقلاب فرهنگی" تشکیل شده بود برای تکمیل کردن عملکرد انجمن‌های اسلامی و کمیته‌ها که تحت نام انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها را فتح کردند.

در اینجا نگاهی دیگر می‌اندازیم به گفته‌های دکتر صادق زیبا کلام که بی ارتباط با بحث فرار از بار مسئولیت مسئولین در انقلاب فرهنگی نیست و در اصل پاسخ و تاکید است بر مشارکت نامبردگانی چون عبدالکریم سروش در این واقعه خونبار و ضد مردمی. زیبا کلام می‌گوید: نکته‌ی خیلی ساده‌تر از تمام این‌ها، یک سوال از آقای دکتر سروش است که ما فرض بگیریم شما هیچ نقشی در تصفیه‌ها نداشتید، فرض می‌گیریم شما هیچ نقشی در انقلاب فرهنگی نداشتید که "مطلقاً" چنین نیست، اما حتی با قبول چنین فرضی، آیا شما مطلع نبودید؟ آیا شما اطلاع نداشتید که صدها تن از "اساتید کشور اخراج" شده‌اند و "دانشجویان با کمیته‌های انضباطی" و غیره مشکل پیدا کرده‌اند؟ آیا شما نمی‌دانستید این اتفاقات دارد می‌افتد یا نه؟ (۷)

انتظار می‌رود که نگاه‌های منتقدانه راهی باز کند برای رسیدن به درکی درست از تهاجم به دانشگاه‌ها و نتایج خونبار آن به جای "تبرئه حکومت اسلامی" و "کی بود کی بود من نبودم". مقاومت دانشجویان برای حفظ دستاوردهای دمکراتیک و دفاع از دانشگاهی مردمی، آزاد و شورایی اقدامی درست و درخور توجه و تایید بود. این

وظیفه دانشجویان مبارز بود که در مقابل یورش رژیم به دستاوردهای بهمن ۵۷ و رسوا کردن سیاست‌های ضد‌مردمی رژیم به مقاومت و افشاگری دست زدند و مقاومت دانشجویان به گونه‌ای نبود که بهر قیمت درگیری را گسترش دهند. ولی ...

در ادامه زیبا کلام می‌گوید که "آقای دکتر سروش به عنوان نماینده مرحوم امام، عضو آن ستاد بود و یکی از افراد و چهره‌های شاخص و برجسته ستاد انقلاب فرهنگی بود". (۸)

در همین ارتباط و در ادامه اختلافات اعضای ستاد انقلاب فرهنگی که دلایل و چگونگی اختلافات بر ما روشن نیستند آقای سروش خطاب به آقای میرحسین موسوی می‌گوید: " شما که همه افتخارتان پیروی از امام است، چرا؟ شما که خود منصوب امام بودید و به فرمان او بر صدر جلسات می‌نشستید، چرا خبر درست و دقیقی از آن نمیدهید؟ آیا فردا هم اگر به کرسی ریاست جمهوری بنشینید، همینطور "حق دانستن" مردم را محترم می‌شمارید؟ " گفته‌اید شما در انقلاب فرهنگی نقشی نداشتید، که اینطور؛ ولی صورت مذاکرات شورای انقلاب چیز دیگر می‌گوید: اعضای شورا به شدت از وضع ناآرام دانشگاهها ناراضی بودند. " مهندس میرحسین موسوی تنها کسی بود که " از ضرورت انقلاب فرهنگی از طریق حضور توده‌ها در دانشگاه سخن گفت " و چنین بود که دانشجویان اینجا و آنجا ستادهایی تشکیل دادند و مشغول "انقلاب فرهنگی" شدند؛ در تهران: شکوریراد، شمقدری و محمود احمدی نژاد و هاشمی ثمره در شیراز: فلان و فلان ...

این در انقلاب فرهنگی. اما در ستاد انقلاب فرهنگی چطور؟ آیا آنجا هم بی‌نقش بودید؟ (۹)

در حالیکه خمینی تاکید بر مسئولیت شورای انقلاب داشت و گفت: " من آن چیزی را که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور راجع به تصفیه دانشگاه گفته‌اند پشتیبانی می‌کنم"; آقای صادق زیباکلام به تبرئه نظام برخاسته و چنین می‌گوید: « اینجا من برای ثبت در تاریخ باید بگویم که شورای انقلاب به هیچ‌وجه دستورالعملی نداده بود که استادان را اخراج کنید. حتی ستاد انقلاب فرهنگی هم چنین دستوری نداده بود. این به دست خود مسئولان دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها بود که چه جوری ببرند و بدوزند.» (۱۰) و (۱۱)

آیت الله خمینی در ادامه خطاب به انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها گفت: " عزیزان من، ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم. ما از دخالت نظامی

نمی ترسیم. آن چیزی که ما را می ترساند، وابستگی فرهنگی است. ما از دانشگاه استعماری می ترسیم که آنطور جوان های ما را تربیت کنند که خدمت به کمونیست کنند". (۱۲)

بدنبال تلاش مسئولان حکومتی برای تعطیلی دانشگاهها، ابوالحسن بنیصدر رئیس جمهور و رئیس شورای انقلاب که آن هنگام از حامیان اصلی انقلاب فرهنگی بود؛ صبح روز دوم اردیبهشت همراه با انبوهی از حزب اللهی ها به دانشگاه تهران رفت و با سخنرانی خود مصوبه شورای انقلاب را ابلاغ نموده و بر ضرورت انقلاب فرهنگی تأکید کرد (۱۳).

حال دکتر سروش می گویند: ستاد انقلاب فرهنگی نه "کمیته ای برای پاکسازی" داشت نه " آئین نامه ای" برای آن نوشته بود و نه "دستورالعملی" درین خصوص به دانشگاهها داده بود. از سوی دیگر می گوید: ستاد انقلاب فرهنگی دارای یک کمیته گزینش استاد بود تا کار تصفیه هایی را که در ۱۳۵۸ شوراهاى دانشگاهی، که در برخی دانشگاهها مانند دانشگاه تهران به شورای تزکیه معروف بودند، تصحیح و تکمیل کنند. اما این کمیته نیز به جهت یافتن افراد "متعهد" و رهیافتی که به نوعی انگیزسیون انقلابی بود به بررسی پیشینه متقاضیان و استادان مورد نظر پرداخت که موجب روند بررسی آن قدر کند و آهسته گردد که تا سال ۱۳۶۲ تنها توانست ۴۰۰ استاد را تایید کند و این رقم در مقابل از دست دادن حدود ۱/۳ از اعضای هیات علمی کل دانشگاهها از زمان انقلاب تا باز شدن دانشگاهها عملاً ناچیز بود. (۱۴)

سروش می گویند که " انجام وظیفه کردن در آن روزهای پرتلاطم و بیقرار، چون شنا کردن در استخر شیره بود؛ "کند و دشوار و جسناک و شیرین." خون مردم را ریختند و بی شماری از اساتید را تصفیه کردند؛ دانشگاهها را تعطیل کردند تا شیره و شیرینی آن را تست کنند! چه دانشی چه فرهنگی!؟

طبق برنامه نوحکومتیان هجمه به دانشگاهها در جریان بود و در روز اول اردیبهشت که پایان مهلت شورای انقلاب بود، خشونتها به ویژه در دانشگاه تهران به اوج رسید و روزنامه کیهان گزارش داد، ۳۴۹ نفر زخمی و ۳ تن کشته شدند. (۱۵)

طبق آمار رسمی، تعداد کشته های درگیری های چند روز در شهرهای مختلف ۳۸ تن و تعداد زخمی شدگان ۲۰۰ تن اعلام شد. (۲ سال تعطیلی برای رشته پزشکی و ۳ سال برای بقیه رشته ها) (۱۶)

چندسال می بایست دانشگاه بسته می شد و به منافع ملی و مردم لطمه وارد می شد تا امثال دکتر سروش آن موقع می پذیرفتند که چیزی به عنوان علوم انسانی اسلامی وجود ندارد؟! و حوزه علمیه و مدرسه باقرالعلوم و بقیه عاجز از انجام چنین کاری هستند! در مجموع انتظار می رود که نگاههای منتقدانه راهی باز کند برای رسیدن به درکی درست از اهداف حکومت اسلامی در ایجاد انقلاب فرهنگی. صداقت و اعتراف به خطا اعمالی شایسته هستند؛ اما، آیا با اعتراف به اینکه "هیچ درک مشترکی از انقلاب فرهنگی وجود نداشت" از حدود جرم و مشارکت در جنایت کاسته می شود و آیا خون های ریخته شده بر زمین دانشگاه های کشور را پاک می کند؟

برائت جویی از نظام اسلامی و تبرئه نوحکومتیان و همچنین انکار مشارکت بانیان انقلاب فرهنگی، تکرار "کی بود کی بود من نبودم" از اهمیت توجه به اعمال ضد انسانی حکومت گران بر ایران نمی کاهد و قدر مسلم این است که بار این مسئولیت بر دوش مسئولان حکومتی است.

ادامه دارد.

لندن، تیر ماه ۱۳۹۱

www.gozide.com facebook: gozide , gozide1@gmail.com

پی نویس و تحقیق

تاکیدها از نویسنده ست.

۱- دکتر سروش در مصاحبه ای که درباره انقلاب فرهنگی دارد چنین می گوید. ماهنامه لوح، شماره ششم، مهر ۱۳۷۸

۲- گفتگو با عبدالکریم سروش، درباره انقلاب فرهنگی، ماهنامه لوح، شماره ششم، مهر ۱۳۷۸

۳- دفن جنازه های جانبازان و بسیجیان در محوطه دانشگاهها نمونه آشکار چنین بینشی ست.

۴- در بخش پایانی مقاله حاضر، فهرست اسامی کشته شدگان واقعه تلخ و تحمیلی انقلاب فرهنگی منتشر خواهد شد.

۵- منبع: <http://www.drseroush.com/Persian.htm>

۶- روزنامه انقلاب اسلامی ۴ مرداد ۱۳۵۹

۷- گفتگو با رادیو زمانه در دفاع از میرحسین موسوی و پاسخ به دکتر عبدالکریم سروش یکی دیگر از مسببین تعطیلی

۹- نام [دکتر سروش به میرحسین موسوی در مورد انقلاب فرهنگی

آقای موسوی شما که همه افتخارتان پیروی از امام است، چرا؟ شما که خود منصوب امام بودید و به فرمان او بر صدر جلسات مینشستید، چرا خبر درست و دقیقی از آن نمیدهید؟ آیا فردا هم اگر به کرسی ریاست جمهوری بنشینید، همینطور "حق دانستن" مردم را محترم میشمارید؟

گفته اید شما در انقلاب فرهنگی نقشی نداشتید، که اینطور؛ ولی صورت مذاکرات شورای انقلاب چیز دیگر میگوید: اعضای شورا به شدت از وضع ناآرام دانشگاهها ناراضی بودند. هاشمی رفسنجانی گفت: "از طریق حضور تعدادی بچه مسلمان در تهران میتوان جلو شلوغی دانشگاه را گرفت... از خشونت نمیترسیم. امروز شروع شود بهتر از سه ماه دیگر است." مهندس میرحسین موسوی تنها کسی بود که "از ضرورت انقلاب فرهنگی از طریق حضور تودهها در دانشگاه سخن گفت" و چنین بود که دانشجویان اینجا و آنجا ستادهایی تشکیل دادند و مشغول "انقلاب فرهنگی" شدند؛ یا به تعبیر میهمان مودب شما: "تقلید مضحك شناعت و سخافت." (درتهران: شکوریراد، شمقدری و محمود احمدی نژاد و هاشمی ثمره در شیراز: فلان و فلان...)

این در انقلاب فرهنگی. اما در ستاد انقلاب فرهنگی چطور؟ آیا آنجا هم بینش بودید؟ "قربان تمکینت شوم. میبین و سربالا مکن"

انقلاب فرهنگی ایران، به مجموعه‌ای از رویدادهای مرتبط با نظام آموزش عالی در جمهوری اسلامی ایران (به ویژه سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ خورشیدی) گفته میشود که با هدف پاکسازی استادان و دانشجویانی که از دید حکومت جمهوری اسلامی ایران، «غربزده» به‌شمار میرفتند، صورت پذیرفت. از انقلاب فرهنگی ایران به عنوان اسلامی‌سازی دانشگاهها یاد می‌گردد.

پیش از شروع انقلاب فرهنگی ایران، دانشگاه‌های ایران، از مهمترین کانون‌های اصلی حضور مخالفان علیه نظام جمهوری اسلامی بودند و وضعیت آنها از دست حکومت خارج شده بود. در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۵۹ خورشیدی، شورای انقلاب، با تأیید روح‌الله خمینی، به گروه‌های سیاسی فعال در دانشگاهها، برای تخلیه دفترهای خود در دانشگاهها، مهلتی سه روزه داد که طی این روزها، درگیری و خشونت در دانشگاه‌های مختلف ایران شدت گرفت و چندین نفر کشته و تعداد زیادی نیز مجروح شدند. این رویداد، سرآغاز «انقلاب فرهنگی» محسوب میشود که تعطیلی دانشگاهها به مدت بیشتر از دو سال و اخراج صدها تن از استادان و هزاران تن از دانشجویان دگراندیش، چپ‌گرا و لیبرال را در پی داشت. اقدامات انجام شده در دوران انقلاب فرهنگی ایران بخشی از برنامهٔ مبارزه با فرهنگ غرب در ایران محسوب میشد و یکی از اهداف انقلاب فرهنگی ایران، وحدت حوزه علمیه قم و دانشگاه بود. در طی این دوران محتوای بسیاری از کتاب‌های درسی و علمی طبق دیدگاه موجود شورای انقلاب فرهنگی، مورد بازبینی قرارگرفت. به شیوه‌های مختلف، دیدگاه‌های موسوم به چپ و لیبرال از دانشگاه حذف شد و همچنین تغییراتی با هدف اسلامی کردن دانشگاه و اجرای شریعت اسلامی در دانشگاهها اعمال گردید. این سلسله برنامه‌ها، تاثیرات زیادی بر ساختار فرهنگی و علمی ایران به‌همراه داشت. چنانکه تعداد بسیاری از فرهیختگان، ایران را ترک کردند.

۱۰- متن سخنرانی خمینی در باره تصفیه اساتید روزنامه اطلاعات ۶ فروردین ۱۳۵۹ ص ۴

۱۱- در مصاحبه ای با لوح در سال ۱۳۷۸

۱۲- متن سخنرانی خمینی در باره تصفیه اساتید روزنامه اطلاعات ۶ فروردین ۱۳۵۹ ص ۴

۱۳- روزنامه انقلاب اسلامی، ش ۲۳۹، سوم اردیبهشت ۱۳۵۹

۱۴- <http://www.dr.soroush.com/Persian.htm>

۱۵- کیهان دوم اردیبهشت ۱۳۵۹

۱۶- وبگاه رادیو فردا، ۰۱/۰۲/۱۳۸۶

فراخوان به تظاهرات در پاریس در برابر دادگاه

فراخوان به تظاهرات

جمعه ۶ ژوئیه (۱۶ تیر ۱۳۹۱) - ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ صبح

هم میهن آزاده

همانگونه که پیش از این به آگاهی رساندیم، ساعت ۹ صبح روز جمعه ۱۶ تیر ۱۳۹۱ (۶ ژوئیه ۲۰۱۲)، دادگاه رسیدگی به شکایت سفارت جمهوری اسلامی از چهار فعال سیاسی ایرانی در شعبه سیزدهم دادگاه جزایی پاریس برگزار خواهد شد.

شکایت از این چهار نفر به خاطر تظاهراتی است که روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹، برای اعتراض به اعدام زندانیان سیاسی شیرین علم هولی، فرزاد کمانگر، علی‌حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان، برگزار شد.

در این تظاهرات صدها تن از هموطنان ایرانی و شهروندان فرانسوی به صورت خودجوش در برابر سفارت جمهوری اسلامی در پاریس گرد آمدند تا

اعتراض خود را به این اعدام ها و مخالفت شان را با مجازات اعدام ابراز کنند.

در جریان این گردهمایی، نام قربانیان بیگناه و شعارهایی علیه حکم اعدام و شکنجه بر دیوارهای سفارت جمهوری اسلامی در پاریس نوشته شد. همچنین به صورت سمبلیک تابلو سفارت به وسیله تظاهرکنندگان از جا کنده شد.

کمی بعد با حضور ماموران پلیس فرانسه، بیش از ۲۰۰ تن از معترضان بازداشت و پس از طی بازپرسی‌های مقدماتی آزاد شدند. به دنبال شکایت سفارت جمهوری اسلامی، ۴ تن از این معترضان به دادگاه فراخوانده شدند.

به باور کمیته مستقل ضدسرکوب شهروندان ایرانی شکایت علیه این چهار نفر، گامی در پروژه^۱ تهدید و ایجاد وحشت در میان ایرانیان آزادیخواه خارج کشور است. بنا بر این ضمن اعلام همبستگی کامل خود با این چهار مبارز ضد استبداد، خود را جدای از آنها ندانسته و در روز برگزاری دادگاه در کنار آنها خواهد بود.

از آزادگان ساکن پاریس دعوت می کنیم برای اعتراض به شکایت سفارت جمهوری اسلامی و ابراز همبستگی خود با این چهار فعال سیاسی، از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ روز جمعه ششم ژوئیه ۲۰۱۲ (۱۶ تیر ۱۳۹۱)، در میدان شاتله که در فاصله کمی از کاخ دادگستری پاریس قرار دارد حضور یابند.

این تظاهرات، همچنین فرصتی است برای بزرگداشت ۱۸ تیر ۱۳۷۸. روزی که جنبش دانشجویی ایران برای اعتراض به سانسور، با دادن کشته، زخمی و زندانی، برگ زرین دیگری بر دفتر مبارزه خود برای آزادی افزود.

کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی - پاریس

Comité indépendant contre la répression des citoyens iraniens

دعوت به تظاهرات ایستاده در پاریس



دعوت به تظاهرات ایستاده در پاریس

به مناسبت

هجدهم تیرماه روز سرکوب اعتراضات دانشجویی

هجدهم تیرماه سال ۱۳۷۸ تظاهرات دانشجویان در اعتراض به توقیف روزنامه سلام، به نبردی چند روزه بین حکومت جمهوری اسلامی و دانشجویان آزادخواه انجامید. حمله وحشیانه "انصار حزب الله" به خوابگاه کوی دانشگاه تهران و به دنبال آن دیگر دانشگاه های ایران، تعدادی زخمی و کشته بجای گذاشت. سکوت ریاکارانه دولت خاتمی و حمایت ضمنی از سرکوب دانشجویان معترض، منجر به دستگیری و زندانی شدن صدها دانشجو در سراسر ایران گردید. سیزده سال از آن تاریخ می گذرد، سرکوب و دستگیری و اخراج دانشجویان همچنان ادامه داد و بسیاری از دانشجویان امروز در زندان ها هستند.

انجمن ما همگان را در در این روز به تظاهرات ایستاده دعوت می نماید تا یاد و خاطره مبارزه دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ را پاس داریم، از مبارزات امروز آنان حمایت کنیم و . یکصدا خواهان آزادی دانشجویان و دیگر فعالین سیاسی - اجتماعی در بند شویم

محل: میدان باستیل

زمان: شنبه هفتم ماه ژوئیه از ساعت نوزده تا بیست و یک

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس

adpoi@hotmail.fr